

متون انتقادی غرب مدرن / ۱۳

سرقت تاریخ

نوشته

جک گودی

ترجمه

نرگس حسینی



مؤسسه انتشارات امیرکبیر

تهران، ۱۳۹۳

سرشناسه: گودی، جک، ۱۹۱۹-م.

Goody, Jack.

عنوان و نام پدیدآور: سرقت تاریخ/ نوشته جک گودی؛ ترجمه نرگس حسن‌لی.

مشخصات نشر: تهران: امیرکبیر، ۱۳۹۲.

مشخصات ظاهری: ۴۲۴ ص.

فروست: متون انتقادی غرب مدرن؛ ۱۳.

شابک: 978-964-00-1615-2

وضعیت فهرست‌نویسی: فیا.

یادداشت: عنوان اصلی: The Theft of History, 2006.

یادداشت: کتابنامه.

یادداشت: نمایه.

موضوع: تاریخ -- فلسفه.

موضوع: اروپایی‌مداری.

شناسه افزوده: حسن‌لی، نرگس، ۱۳۶۲-، مترجم.

رده‌بندی: ۴۰۴: ۱۳۹۲ ۴ س ۱۶/۹/۵۹ D

رده‌بندی دیوید:

شماره کتابشناسی ملی: ۳۳۸۰۵۳۷

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۰۰-۱۶۱۵-۲

این اثر ترجمه‌ای است.
Jack Goodly, *The Theft of History*. New York: Cambridge University Press, 2006.



مؤسسه انتشارات امیرکبیر

تهران: خیابان جمهوری اسلامی، میدان استقلال، صندوق پستی: ۱۱۳۶۵۴۱۹۱

سرقت تاریخ

© حق چاپ: ۱۳۹۳، مؤسسه انتشارات امیرکبیر www.amirkabir.net

نوبت چاپ: اول

نویسنده: جک گودی

مترجم: نرگس حسن‌لی

ویراستار: نازنین برادران

صفحه‌آرا: امیرحسین حیدری

طراح جلد: محمدرضا نبوی

حروف متن: میترا ۱۴

چاپ و صحافی و لیتوگرافی: طرغه، تلفن: ۵۵۲۶۹۲۸۷-۸

شمارگان: ۵۰۰

بها: ۲۰۰۰۰۰ ریال

همه حقوق محفوظ است. هرگونه نسخه‌برداری، اعم از زیراکس و بازنویسی، ذخیره کامپیوتری، اقتباس کلی و جزئی (به‌جز اقتباس جزئی در نقد و بررسی، و اقتباس در گیومه در مستندنویسی، و مانند آنها) بدون مجوز کتبی از ناشر ممنوع و از طریق مراجع قانونی قابل پیگیری است.

فهرست

۱۳	 دمه رانستار
۱۷	 مقدمه
	بخش اول: سلسله فرهنگی - اجتماعی
۳۱	 فصل اول: همه چیز را به سرقت برد؟ زمان و مکان
۳۲	 زمان
۳۸	 مکان
۴۱	 دوره بندی
۴۷	 فصل دوم: ابداع دوران باستان
۵۳	 شیوه های ارتباط: الفبا
۵۵	 گذار به دوران باستان
۶۱	 اقتصاد
۷۵	 سیاست
۸۹	 مذهب و آتن دوران تاریک
۹۶	 نتیجه گیری= دوران باستان و تقابل دوتایی اروپا - آسیا
۹۹	 فصل سوم: فتودالیسم: گذاری به کاپیتالیسم یا اضمحلال اروپا و علی آسیا؟
۱۰۰	 تغییر مسیر به فتودالیسم از روزگار باستان
۱۰۰	 زوال در غرب، استمرار در شرق
۱۱۱	 تغییر مسیر به سوی فتودالیسم
۱۱۶	 احیای کارولنژی ها و پیدایش فتودالیسم
۱۲۰	 جنگ های سواره نظام
۱۲۲	 ارتقای تجارت و تولید
۱۲۷	 فتودالیسم های دیگر؟

۱۳۷	فصل چهارم: مستبدان و جوامع آسیایی، در ترکیه یا جای دیگر؟
۱۴۲	ارتش سلطان
۱۴۶	روستاییان یا بردگان؟
۱۵۰	تجارت
۱۵۲	صنعت ابریشم
۱۵۵	تجارت ادویه
۱۵۸	یک جامعه ایستا؟
۱۶۱	تشابهات فرهنگی میان شرق و غرب
	بخش دوم: سه دورنمای علمی
۱۶۹	خلاصه پنجم: علم و تمدن در اروپای زمان رنسانس
۱۸۱	سیاست و آزادی
۱۸۸	اقتصاد قانون
۱۹۳	"علم مدرن" و خصوصیات ذاتی سیستم‌های دانش
۱۹۶	مسئله نیدهام
۲۰۳	فصل ششم: سرق‌ت تمدن: الیاس و اروپای مطلقه
۲۱۰	فرایند متمدن شدن
۲۲۹	تجربه غنا
۲۳۵	فصل هفتم: سرق‌ت "کاپیتالیسم": یک مقایسه جهانی
۲۴۸	شهرها و اقتصاد
۲۵۵	کاپیتالیسم مالی
۲۶۶	زمانبندی کاپیتالیسم
	بخش سوم: سه گانه مؤسسه‌ها و ارزش‌ها
۲۷۷	فصل هشتم: سرق‌ت مؤسسات: شهرها و دانشگاه‌ها
۲۷۸	شهرها
۲۸۶	دانشگاه‌ها
۲۹۲	تحصیلات اسلامی
۲۹۹	انسان‌گرایی
۳۰۹	فصل نهم: مصادره ارزش‌ها: انسان‌گرایی، دموکراسی و فردگرایی
۳۱۰	انسان‌گرایی
۳۱۱	انسان‌گرایی و سکولار شدن
۳۱۵	انسان‌گرایی، ارزش‌های انسانی و غربی شدن، نظر و عمل

۳۱۸.....	دموکراسی.....
۳۲۹.....	فردگرایی، برابری، آزادی.....
۳۳۵.....	نیکوکاری و جنبه‌های دوگانه تجمل.....
۳۴۱.....	فصل دهم: عشق ربوده شده: ادعاهای اروپایی نسبت به عواطف.....
۳۶۵.....	فصل یازدهم: کلام آخر.....
۳۹۱.....	منابع.....
۴۰۹.....	نمایه.....

www.ketab.ir

سپاسگزاری

من نسخه‌های از این کتاب را به کنفرانس‌های مختلفی از جمله: کنفرانس نوربرت الیاس در مانتس، کنفرانس براودل (و وبر) در مونترال و برلین، کنفرانس ارزش‌های یونسکو در الکسندریا، سمینار موضوعات تاریخ جهان در سمینار تاریخی تطبیقی در لندن، کنفرانس لوئیس پسرین پارتیشن مطالعات هندی دانشگاه جان هاپکینز در واشنگتن، دانشگاه امریکایی بیروت، مؤسسه مطالعات تکمیلی در پرینستون و بخش برنامه مطالعات فرهنگی دانشگاه بیلگی در استانبول ارائه کردم.

در این سرمایه‌گذاری قطعاً می‌بایست از دوستانی و حمایت دوستانم بیه‌خصوص ژولیت میشل (نه تنها به خاطر کمک‌هایی که کرد، بلکه به خاطر روحیه‌ای که بیه من می‌داد)، پیترو بروک، کریس هان، ریچارد فیشر، جو مک درموت، یکا ویثاک و بسیاری دیگر از جمله لوکامیترا، پسر، تشکر کنم. همچنین از یاری سوزان ماسیلد، ملانی هلال، مارک افورد، مانوئلا ودگوود و پیترو هوتون قدردانی می‌کنم.

مقدمه

عنوان "سرقت تاریخ" مربوط به غصب تاریخ از سوی غرب است. یعنی گذشته، مطابق آنچه بر سر بیاس هیالیتی اروپا و به‌ویژه غرب آن پیش آمد، مفهوم‌پردازی، معرفی و سپس به باقی دنیا تحمیل شد. این قاره مدعی ابداع بسیاری از نهادهای ارزش‌مدار همچون "دموکراسی"، "سرمایه‌داری"، "برگانی، آزادی و فردگرایی است. اما این تهداها نزد بازه بسیار گسترده‌تری از جوامع سرزمین می‌شوند. به‌نظر من این موضوع در مورد احساسات خاصی همچون عشق (یا عشق‌مانندگی) نیز صدق می‌کند که اغلب فرض می‌شود صرفاً در اروپای قرن دوازدهم به آه و خصلت ذاتی مدرن شدن غرب (برای مثال خانواده شهری) است.

اگر به شرح مورخ برجسته، تره‌ور-روپر^۱ در کتاب *بهور اروپای مسیحی*^۲ نظری بیان‌دازیم، این نکته آشکار خواهد شد. او دستاوردهای امپراتور آلمان رنسانس به رسمیت می‌شناسد (اگرچه برخی تاریخ‌دانان تطبیقی تاریخ شروع آن را تنها از قرن نوزدهم می‌دانند). اما او این دستاوردها را صرفاً محصول این قاره می‌داند و استدلال می‌کند حتی اگر این دستاوردها موقتی بوده‌اند:

قواعد جدید دنیا، هرچه که بودند، وارث جایگاهی خواهند شد که تنها به دست اروپا و فقط اروپا ساخته شده است. این فنون اروپایی، سرمشق‌های اروپایی و تصورات اروپایی بود که دنیای غیروپاییه را از گذشته خود - از بربریت در افریقا، از تمدن کهن‌قر، کندتر و

1. Trevor-Roper.

2. The rise of Christian Europe.

پر عظمت تر آسیا - تکاند؛ و تاریخ جهان از پنج قرن پیش تاکنون که اهمیتی بیشتر یافته، تاریخ اروپا بوده است. من گمان نمی کنم که به خاطر مطالعه اروپا محور تاریخ ناگزیر از عذرخواهی باشیم.

با اینکه بنابر استدلال او وظیفه تاریخ دان "آزمودن آن [فلسفه اش] است، یک تاریخ دان باید سفرهای خارجی، حتی به کشور دشمن را آغاز کند". حدس می زنم تره ور - روپر نه در ذهن و نه در عمل از اروپا فراتر نرفته نباشد. به علاوه، او در عین حال که می پذیرد تری ای واقعی با رنسانس آغاز شدند، رهیافتی ذات گرا در پیش می گیرد که دست برد های آن را به این حقیقت پیوند می زند که مسیحیت "سرچشمه های حیات نوین و عظیمی در خود داشت". ممکن است برخی تاریخ دانان تره ور - روپر را نمونه ای افراطی بدانند، اما چنانچه قصد دارم نشان دهم، نسخه های حساس تر زیاد دیگری از گرایش های مشابه وجود دارند که تاریخ را از دو قاره دیگر، و از بقیه دنیا می گیرد.

پس از سال ها اقامت میان "قبایل" افریقایی و همچنین پادشاهی ساده ای در غنا، به شک کردن در ادعای اروپاییان درباره "ابداع" اشکالی از حکومت (همچون دموکراسی) اشکالی از خویشاوندی (همچون نواده هسته ای)، اشکالی از مبادله (همچون بازار) و اشکالی از عدالت رسیدم که این آخرین دست کم به صورتی اولیه در همه جا حضور داشت این مدعاها در تاریخ، هم به شکل یک رشته دانشگاهی و هم به شکل گفتمان مردم تجسم یافته است. بی شک اروپا دستاوردهای بزرگی در عصر جدید داشته است که قابل چشم پوشی نیست. اما در این کار بسیار مدیون فرهنگ های شهری دیگری چون چین بوده است. در حقیقت نشان داده شده است که شفاف اندیشی و فکری میان شرق غرب امری نسبتاً جدید است و شاید بتوان موقتی بودن آن را اثبات کرد. با این حال نظر بسیاری از تاریخ دانان اروپایی مسیر قاره آسیا، و در واقع آسیای شرقی، فرایند بسی متفاوتی از توسعه (که در افراطی ترین نگاه "استبداد آسیایی" نام گرفته است) در بر دار که برخلاف ادراک من از دیگر فرهنگ ها و باستان شناسی اولیه (هم در دوران پس ابداع خط و هم پیش از آن) است. یکی از اهداف این کتاب مواجه شدن با این تناقضات آشکار از طریق واری دوباره این موضوع است که مورخان اروپایی چگونه تغییرات

بنیادین جوامع را از زمان عصر برنز در ۳۰۰۰ سال قبل از میلاد درک کرده‌اند. در این چارچوب فکری، قصد من خوانش و بازخوانی آثار مورخانی همچون برلادل^۱، اندرسون^۲، لاسلت^۳، فینلی^۴ و دیگرانی است که کارشان را بیش از همه می‌ستایم.

نتیجه این امر برای چگونگی برخورد این نویسندگان از جمله مارکس و وبر با ابعاد مختلف تاریخ اهمیت بسیاری دارد. بنابراین کوشیده‌ام عنصری با یک چشم‌انداز گسترده‌تر و تطبیقی‌تر در مباحث حول موضوعاتی چون ویژگی‌های جمعی و فردی زندگی بشری، باور و فعالیت‌های غیربازاری، دموکراسی و "استبداد" را معرفی کنم. این‌ها موضوعاتی هستند که دانشگاهیان غربی طی آن‌ها مسئله تاریخ فرهنگی را در چارچوب نسبتاً محدودی تعریف کرده‌اند. در هر حال، این همان چیزی است که وقتی با دوران باستان و توسعه اولیه غرب سروکار داریم، موجب نادیده گرفتن جوامع بدوی‌تری می‌شود که انسان‌شناسان آن تخصص دارند. اما نادیده گرفتن تمدن‌های بزرگی مثل آسیا، یا گنجاندن آن در دوره "استبداد آسیایی"، مسئله‌ای بسیار جدی‌تر است که مستلزم بازاندیشی نه تنها در تاریخ آسیا، که همچنین در تاریخ اروپاست. به‌زعم تره‌ور - رویر، این خلدون تمدن شرق را بسیار ریشه‌دارتر از غرب می‌دانست. شرق "تمدنی پا گرفته دارد که چنان ریشه‌های عمیقی دوانده می‌شود که می‌تواند بریر سلطه فاتحان دوام بیاورد" (Trevor- Roper 1965: 27) این دیدگاهی است که به‌ندرت نزد مورخان اروپایی یافت می‌شود.

بنابراین بحث من نتیجه‌ای از واکنشی انسان‌شناسانه (یا برگرفته از جامعه‌شناسی تطبیقی) به تاریخ "مدرن" است. یک مشکل عمده من از خواندن آثار گوردون چاپلند و دیگر مورخان پیشاتاریخ حاصل شد که توسعه تمدن‌های پیش‌برنز را در آسیا و اروپا تقریباً در موازات هم توصیف می‌کردند. اگر این‌طور باشد، پس نویسندگان اروپایی چگونه توسعه کاملاً متفاوتی در دو قاره دیگر از "زمان باستان" به بعد یافتند که در نهایت به "ابداع" اروپایی "سرمایه‌داری" انجامید؟ تنها استدلال برای این افتراق اولیه با توجه به توسعه کشاورزی آبی در بخش‌هایی از آسیا در مقابل کشاورزی دیمی اروپا

1. Braudiel.

2. Anderson.

3. Laslett.

4. Finley.

صورت گرفت. این استدلالی بود که مشابهت‌های بسیار برآمده از عصر برنز را از نظر کشاورزی شخمی، رام کردن حیوانات، پیشه‌های شهری و تخصصی شدن‌های دیگر که دربردارنده توسعه خط و تولید نظام‌های دانش، و نیز دیگر کاربردهای سواد بود و من در منطقی نوشتن و سازمان‌دهی جامعه^۱ (۱۹۸۶) از آن بحث کرده‌ام، نادیده می‌گیرد.

به نظر من اشتباه است که به این وضعیت تنها با توجه به برخی تفاوت‌های نسبتاً محدود در شیوه تولید نگاه کنیم، درحالی‌که شباهت‌های بسیاری نه تنها در اقتصاد بلکه در شایع‌ها، ارتباط و نیز شیوه‌های سرنگونی از جمله استفاده نهایی از باروت وجود دارد. تمام این شباهت‌ها، مانند شباهت‌های عام‌تر موجود در ساختار خانواده و فرهنگ، به نفع این فرضیه "شرقی"^۲ که بر افتراق‌های تاریخی متفاوت شرق و غرب تکیه می‌کند، کنار گذاشته شده‌اند.

شباهت‌ها زیاد بین اروپا و آسیا در شیوه‌های تولید، ارتباط و سرنگونی وقتی با آفریقا مقایسه شوند، بسیار هم می‌شود، و درعین حال اغلب با به کارگیری عام اصطلاح جهان سوم نادیده انگاشته می‌شود. به نظر می‌رسد، برخی نویسندگان گرایش دارند از این حقیقت درگذرند که آفریقا بیش از هر چیز در کشاورزی کج‌بیل^۳ وابسته بوده است تا کشاورزی دیمی یا با آبیاری پیچیده؛ و هرگز انقلاب شهری عصر برنز را تجربه نکرد. با این وجود این قاره منزوی نبود؛ پادشاهی آشانتی^۴ در سودان غربی طلا استخراج می‌کردند که به همراه بردگان از راه صحرای بزرگ به مراکش منتقل می‌شد. در آنجا در مبادله کالاهای شهرهای آندلسی و ایتالیایی به کار می‌رفت، که اروپاییان این کار به شدت نیازمند شمش طلا بود. (Bovill 1933) در عوض ایتالیا مهره‌های چین، ابریشم و کتان هندی صی‌فرستاد. بازار پرتکاپویی، اقتصاد کج‌بیلی را از یک سرزمین "برمال‌داری" بازرگانی اولیه به کشاورزی دیمی جنوب اروپا، و از سوی دیگر با اقتصاد شهری و مالد و کشاورزی آبیاری شرق از سوی دیگر پیوند می‌داد.

جدای از این پیوندها میان اروپا و آسیا و تفاوت‌هایی میان الگوی آفریقایی و آفریقایی،

1. The logic of writing and the organisation of society.

2. Oriental.

3. hoe agriculture, نوعی از کشاورزی رایج بین جوامع بدوی که با استفاده از ابزارهای ساده انجام می‌گرفت.

4. Asante.

من متوجه شباهت‌های خاصی میان نظام خانواده و خویشاوندی در شهرهای بزرگ اروپا و آسیا شدم. برخلاف "مهریه"^۱ (یا "شیربها")^۲ در افریقا که طی آن خانواده داماد به خانواده عروس پول یا خدمات ارائه می‌داد، آنچه در آسیا یا اروپا دیده می‌شد، اختصاص اموال والدین، از طریق ارث در هنگام مرگ یا جهیزیه هنگام ازدواج به دختران بود. این شباهت در اوراسیا بخش کوچکی از توازی گسترده‌تر این نهادها و نگرش‌هاست که تلاش پژوهشگران حوزه تاریخ خانواده و مردم‌نگاری همواره بر این بوده است که تمایز الگوی ازدواج "اربابی" موجود در انگلستان از قرن شانزدهم را شرح داده، و این تفاوت را اغلب بطور ضمنی با توسعه منحصربه‌فرد "سرمایه‌داری" در غرب پیوند دهند. این پیوند به چشم من تردید‌پذیر می‌آید و اصرار بر تفاوت غرب و دیگری نیز قوم‌مداران به‌نظر می‌رسد. (Good 1986) بحث من این است که وقتی بیشتر مورخان می‌خواهند از قوم‌مداری (مابین حکمت‌ناهی) پرهیز کنند، به‌خاطر دانش محدودشان از دیگری (از جمله نیاکان بدوی خودشان) هستند. موفق به این کار می‌شوند. این محدودیت اغلب منجر به این می‌شود که آنان اشکال یا به‌طور ضمنی ادعاهای غیر قابل تحملی دربارهٔ یکتایی غرب طرح کنند.

من هرچه دقیق‌تر به دیگر ابعاد فرهنگ اوراسیا نگریم و هرچه تجربیات بیشتری در مورد مناطقی از هند، چین و ژاپن به‌دست آوردم، بیشتر احساس کردم که باید جامعه‌شناسی و تاریخ دولت‌ها یا "تمدن‌های بزرگ" اوراسیا را به چشم نسخه‌هایی از یکدیگر در نظر گرفت. این دقیقاً همان چیزی است که تمام استبداد آسیایی، استثناً بودن آسیا، اشکال متمایز عقلانیت، و در شکل عام‌تر "فرهنگ" مانع آن می‌شود. این مفاهیم از پژوهش "منطقی" و مقایسه با رجوع به تفاوت‌های مفهومی جلوگیری می‌کنند؛ اروپا (باستانی بودن، فئودالیسم، سرمایه‌داری) را داشت، و آن‌ها (هر که در نظر نداشتند) بی‌تردید تفاوت‌هایی هست. اما مقایسهٔ دقیق‌تری مورد نیاز است، نه تقابلی عامی میان شرق و غرب که همواره در نهایت به‌نفع غرب انجام می‌پذیرد. (Finley 1981)

چند نکتهٔ تحلیلی هست که می‌خواهم در آغاز بیان کنم، زیرا به‌نظر من نادیده گرفتن

۱ . Brideprice.

۲ . bridewealth.

آن‌ها تا اندازه‌ای موجب ناخشنودی کنونی ماست. اول از همه، یک گرایش طبیعی به سامان‌دهی تجربه با فرض گرفتن محوریت تجربه‌کننده - چه فرد، چه یک گروه یا یک اجتماع - وجود دارد. یکی از اشکالی که این نگرش می‌تواند به خود بگیرد، همان چیزی است که ما قوم‌مداری^۱ می‌نامیم، و تعجبی هم ندارد که مشخصه یونانیان و رومی‌ها و همین‌طور هر اجتماع دیگری بوده است. تمام جوامع انسانی حد مشخصی از قوم‌مداری بروز می‌دهند که تا حدی شرط هویت فردی و اجتماعی اعضای آن است. قوم‌مداری که امروزه در غرب و شرق‌شناسی دو نوع از آن هستند، یک بیماری منحصر به اروپا نیست: سرخ‌رستان ناواهوی جنوب غرب آمریکا، که خود را "مردم"^۲ می‌خواندند نیز مستعد آن هستند. همچنین یهودیان، اعراب و چینیان، و به همین دلیل است که من درعین حال که تصدیق می‌کنم نسخه‌های متعددی از آن وجود دارد، مایل نیستم درستی بحث‌هایی را بپذیرم که از چندین پیش‌داوری‌هایی را مانند برنال در مورد یونانیان باستان از دهه ۱۸۴۰ (Bernal 1987) تا می‌دهد چون در مورد اروپا از قرن‌های ۱۷ و ۱۸ میلادی (Hobson 2004) در نظر می‌گیرند. برای مثال، می‌رسد این‌ها تاریخ را خلاصه می‌کنند و از یک مورد خاص، چیزی به مراتب عام‌تر می‌کشند. یونانیان باستان عاشق سینه‌چاک "آسیا" نبودند؛ رومی‌ها نیز علیه یهودیان تبعیض قائل می‌شدند. (Goodman 2004: 27) توضیح‌های متفاوتی وجود دارد. یهودیان آن را به بحث مذهبی مربوط می‌دانستند، رومی‌ها بر مبنای نزدیکی به پایتخت و تمدن برتری قائل بودند، اروپاییان معاصر آن را به موفقیت‌های قرن نوزدهم پیوند می‌زنند. پس یک خطر قوم‌مدارانه پنهان این است که در مورد قوم‌مداری، قوم‌مدار باشیم، دامی که نظریه‌های پس‌استعماری و پسا‌مدرنیسم هر از گاهی در آن می‌افتند. اما همان‌طور که نشان خواهیم داد اگر اروپا عاشق، بوکراسی، آزادی یا سرمایه‌داری بازاری را ابداع نکرد، خود قوم‌مداری را نیز ابداع نکرد. پس باید به یاد داشت که در هر صورت، مشکل قوم‌مداری این است که بلا پشتیبانی این حقیقت تاریخی، دیدگاه خاص دوران باستان اروپا به دنیا، تقویت شده با اقتدار برآمده از نظام نوشتاری گسترده الفبای یونانی، با گفتمان تاریخ‌نگارانه اروپا متناسب‌سازی و در آن جذب شده بود، یک لفاف

1. Ethnocentricity.
2. the people.

ظاهراً علمی برای نوع خاصی از یک پدیده عام فراهم می‌کند. بخش نخست این کتاب متوجه تحلیل این مدعاها از نظر ترتیب و تسلسل تاریخی است.

دوم، فهم این نکته که چگونه مفهوم واگرایی بنیادین میان غرب و شرق ظهور یافت، اهمیت بسیاری دارد (و من این نکته را عمدتاً با توجه به دوران باستان شرح خواهم داد).^۱ قوم‌مداری اولیه توسط رویدادهای بعدی در این قاره، از طریق سلطه بر مناطق مختلفی از جهان که بدوی دانسته می‌شد، شعله‌ور گردید. نخست در قرن شانزدهم، اروپا جایگاه مسلطی در جهان به دست آورد، تا اندازه‌ای از طریق رنسانس و به دلیل پیشرفت در کشتیرانی^۲ که آن را قادر ساخت در قلمروهای جدید سیاحت و سکونت کند و بنگاه‌های تجاری خود را درست مثل صنعت چاپ به منظور بسط آموزش، توسعه دهد.^۳ تا انتهای قرن نوزدهم و با انقلاب صنعتی، اروپا در عمل به سلطه اقتصادی بر جهان دست یافت. در زمینه سلطه بر سرزمین‌ها، قوم‌مداری جنبه مهاجم‌تری به خود می‌گیرد. "نژادهای دیگر" خواه به زور و خواه به راه‌های پست‌تر^۴ می‌شوند و در اروپا یک نشان دانشگاهی پیچیده (گاهی با لحنی نژادپرستانه) اگرچه در بسیاری موارد برتری فرهنگی محسوب می‌شد و نه طبیعی (دلایلی برای توسعه آن جمع کرد. برخی می‌اندیشیدند که خدا، خدای مسیحیت یا پروتستان، چنین اراده کرده است. همان‌طور که برخی نویسندگان اصرار داشتند، این سلطه باید توضیح داده می‌شد اما توضیحات مبتنی بر عوامل نخستین دیرینه، چه نژادی و چه فرهنگی، نه تنها از جنبه نظری بلکه از جنبه عملی نیز راضی‌کننده نبودند، زیرا واگرایی [اروپا از دیگر تمدن‌ها] امری اخیر است و ما باید نسبت به تفسیر غایت‌شناختی تاریخ، یعنی تفسیر گذشته از دیدگاه حال و حال شدن برتری کنونی بر زمان‌های گذشته، و همچنین تفسیر تاریخ به شیوه‌های "معنوی" تری که تضمین شده فرض می‌شوند، هشیار باشیم.

خطی بودن شسته و رفته الگوهای غایت‌شناختی، که هرچیز غیراروپایی را از دوران

۱. این مورد به بحث ارنست گلنر با ادوارد سعید درباره سیاست شرقی در آثار گلنر مربوط است، ۱۹۹۴.

2. Cipolla 1965.

۳. این امتیاز توسط هوبسون در سال ۲۰۰۴ ارائه شد، اما ما ناچاریم آن را توفیق گسترش اروپا نه تنها در کشورهای آمریکایی بلکه به خصوص در شرق بدانیم؛ جایی که در برابر دستاوردهای چینی و هندی در منطقه قد علم کرد. به آیزنشتاین، ۱۹۷۹ مراجعه کنید.

باستان کنار می‌گذارد و تاریخ اروپا را به روایتی از تغییرات رو به جلوی شک‌برانگیز بدل می‌کند، باید با یک تاریخ‌نگاری جایگزین شود که رهیافت انعطاف‌پذیرتری نسبت به دوره‌بندی دارد، و برتری منحصر به فرد اروپا را به دنیای پیشامردن فرض نمی‌گیرد، و همچنین تاریخ اروپا را به فرهنگ مشترک انقلاب شهری در عصر برنز پیوند می‌زند. ما باید پیشرفت‌های تاریخی متعاقب در اوراسیا را با توجه به مجموعه پویایی از ویژگی‌ها و روابط در تعامل مداوم و چندگانه در نظر بگیریم، به‌ویژه در مورد فعالیت بازرگانی (سرمایه‌دارانه) که علاوه بر محصولات، تصورات را نیز مبادله می‌کرد. به این ترتیب می‌توانیم توسعه اجتماعی را در یک چارچوب گسترده‌تر، و در مقام امری تعاملی و تکاملی به معنای اجتماعی آن و نه از نظر تسلسل اندولوژیکی از رویدادهای صرفاً اروپایی، فهم کنیم.

سوم اینکه، هیچ جهان زیر سلطهٔ مقولاتی چون "فئودالیسم" و "سرمایه‌داری" بوده است. کولبورن^۱ حرفه‌ای و تازه‌کار با در نظر داشتن اروپا پیشنهاد داده‌اند. بدین معنی که به‌منظور کار بردن روی علیه پس‌زمینهٔ خط سیر ویژهٔ اروپا، یک دوره‌بندی "رو به جلو" ساخته و پخته شده است.^۲ بنابراین نشان دادن این که [مفهوم] فئودالیسم ذاتاً اروپایی است، هیبت‌شوار نیست، حتی با اینکه برخی محققان همچون کولبورن^۳ ضربه‌هایی به رهیافت تطبیقی وارد کرده‌اند، و همواره از بنیان اروپای غربی خود آغاز کرده و به آن بازگشته‌اند. این شیوهٔ عملکرد مطالعهٔ تطبیقی نیست. چنان که گفته‌ام، باید با ویژگی‌ای مثل اشغال یک زمین مستقل شروع کرد و شبکه‌ای از ویژگی‌هایی از انواع مختلف ساخت.

فینلی نشان داد که استفاده از یک شبکه به بررسی تفاوت موقعیت‌های تاریخی کمک می‌کند، و خود با اعمال آن بر برده‌داری، رابطهٔ میان تعدی از حاکم‌ها و فرودست، از جمله خدمتکاری، مستأجری و کارگری را تعریف کرد، به‌جای این که از یک تمایز مقوله‌ای مثلاً بین برده و آزادمرد بهره بگیرد، به این دلیل که درجه‌بندی‌های متعدد امکان وجود دارند.^۴ هنگام اشغال زمین که اغلب خام‌دستانه در دو مقوله "مالکیت فردی" یا "تصرف

۱. مراجعه کنید به مارکس و انگلس ۵۰۴: ۱۹۶۹.

2. Coulbourn.

۳. به دیپاچه کتاب بیون ۱۹۷۰ و همچنین بیون ۱۹۶۳ مراجعه کنید. جایی که مفهوم شبکه برای درک پدیدهٔ روان‌شناختی به کار برده شده است.

جمعی "دسته‌بندی می‌شود، مشکل مشابهی پیش می‌آید. مفهوم مین^۱ از "سلسله‌مراتب حقوق" که هم‌زمان وجود دارند و در سطوح مختلف جامعه توزیع شده‌اند (نوعی شبکه)، ما را قادر می‌کند از چنین تضادهای گمراه‌کننده‌ای دوری کنیم. این مفهوم به ما امکان می‌دهد موقعیت‌های انسانی را به شیوه دقیق‌تر و پویاتری بررسی کنیم. به این ترتیب به عنوان مثال می‌توان شباهت‌ها و تفاوت‌های میان، غرب اروپا و ترکیه را بدون بیان شتابزده اظهارات خام و شبهه‌برانگیزی چون "اروپا فنودالیسم داشت، ترکیه نه" بررسی کرد. همان‌طور که ماندی^۲ و دیگران نشان داده‌اند، ترکیه از جهات بسیاری یادآور این منطقه از اروپا بود.^۳ سپس با استفاده از یک شبکه می‌توان پرسید که آیا آن گونه که بسیاری فرض گرفته‌اند، تفاوت‌های موجود برای تبعات توسعه آتی جهان بسنده بوده است. در نتیجه دیگر مفاهیم یکپارچه که به شیوه‌ای غیرتطبیقی و غیرجامعه‌شناسانه صورت‌بندی شده‌اند سروکار نخواهند داشت.^۴

وضعیت تاریخ جهان زمانی که برای نخستین بار درگیر آن شدم بسیار تغییر کرده است. نویسندگان زیادی، به‌ویژه بلوت^۵ جغرافی‌دان، بر اختلالات سرچشمه گرفته از مورخان قوم‌مدار تأکید کرده‌اند. (Blaut 1993, 2000) گونتر فرانک^۶ اقتصاددان، به گونه‌ای بنیادین موضع خود درباره "توسعه" را عوض کرد، هر ما خواسته است با شرق‌شناسی دوباره^۷ شرق را از نو ارزیابی کنیم. (Frank 1998) پومرانز^۸ چین‌شناس، پژوهش موجزی از آنچه خود واگرای بزرگ^۹ میان اروپا و آسیا می‌خواند، ارائه کرده است (Pomeranz 2000) و

1. Maine.

2. Mundy.

۳. ماندی، ۲۰۰۴.

۴. هنگامی که من از این شکل از تطبیق اجتماعی صحبت می‌کنم، تعداد کمی از جامعه‌شناسان مستعد وجود دارند که با یکی از مؤسسات انسانی در مقیاس جهانی در ارتباط باشند. همچنین هیچ اندیشه مشابهی نیز این چنین نیست، گرچه از نظر من این با کار ای. آر. رادکلیف براون در تناقض نیست. هر دو متخصصان بارها و بارها به طرز مشکوکی بر مقایسه شرق و غرب تأکید کرده‌اند.

5. Blaut.

6. Gunter Frank.

7. Re-Orient.

8. Pomeranz.

9. The Great Divergence.

معتقد است چنین چیزی تنها در آغاز قرن نوزدهم رخ داد؛ پیش از آن این دو منطقه کلیدی دنیا قابل قیاس بودند. هابسون، دانشمند علوم سیاسی، به تازگی شرح مفصلی از آنچه خود سرچشمه‌های شرقی تمدن غرب می‌خواند نوشته است، و در آن کوشیده تقدم دستاوردهای شرق را نشان دهد. (Hobson 2004) همچنین بحث جالبی از فرناندز آرمستو در مورد دولت‌های عمده اوراسیا در آخرین هزاره، با نگاهی برابرطلبانه، وجود دارد. (Fernandez-Armesto 1995) به علاوه تعداد رو به رشدی از پژوهشگران رنسانس، هم‌اکنون «هورا هوارد»^۱، مورخ دوران باستان و جری بروتون^۲، محقق تاریخ ادبیات، بر نقش مهم دور نزدیک در برانگیختن اروپا تأکید کرده‌اند (Howard 2000, Brotton 2002)، و تعدادی از مخازن علم و فناوری نیز توجهات را معطوف سهم عظیم شرق در دستاوردهای بعدی غرب کرده‌اند.^۳

هدف من در این کتاب این است که چگونه اروپا به عنوان نتیجه‌ای از آنچه تاریخ خود فرض گرفته است، به دیده رفتن یا کم‌اهمیت جلوه دادن تاریخ بقیه دنیا بسنده نکرده، بلکه همچنین مفاهیم و روش‌های تاریخی خود را تحمیل کرده است، مفاهیمی که فهم ما از آسیا را به گونه‌ای شکل داده است که هم برای آینده و هم برای گذشته اهمیت زیادی دارد. قصد ندارم تاریخ این‌های اوراسیایی را بازنویسی کنم، بلکه می‌خواهم شیوه نگارش خود به توسعه آن را از زبان‌های به اصطلاح باستان اصلاح کنم، و هم‌زمان در تلاش برای نشان دادن سودمند بودن بحث از تاریخ جهان در کل، اوراسیا را به بقیه دنیا پیوند دهم. من بحث خود را به دنیای کهن و آفریقا محدود کرده‌ام. دیگران، به ویژه آدامز (Adams 1966)، دنیاهای کهن و نو را با توجه به مثلاً شهری شدن مقایسه کرده‌اند. چنین مقایسه‌ای می‌تواند مفید است، اما اگر برانگیزد - تجارت و ارتباطات آن‌ها طی توسعه تمدن، اما این کار به وضوح است تأکید بیشتر بر تحول اجتماعی درونی است تا تجارت یا دیگر اشکال انتشار، و تبیین مهمی برای هرگونه نظریه یا پژوهش‌های متعاقب دارد.

1. Deborah Howard.

2. Jerry Brotton.

۳. برای جزئیات بیشتر به گودی، ۲۰۰۳ مراجعه کنید.

هدف کلی من بسیار مشابه هدف پیتربک^۱ در کتاب خود در مورد رنسانس است، جز این که من بحث خود را از دوران باستان شروع می‌کنم. او می‌نویسد: "من می‌خواهم روایت بزرگ ظهور تمدن غرب را از نو بررسی کنم"، روایتی که به‌زعم او "شرح پیروزمندانهٔ دستاوردهای غربی از زمان یونان به این سو است که در آن رنسانس حلقه‌ای شامل اصلاح مذهبی، انقلاب علمی، روشنگری، انقلاب صنعتی و چون این‌هاست". (Burke 1978: 3) برک در مرور خود بر پژوهش‌های اخیر در مورد رنسانس می‌کوشد "فکر اروپای غربی را فرهنگی میان دیگر فرهنگ‌ها [ببیند]، که در همزیستی و تعامل هم‌بستگی خود، به‌ویژه فرهنگ‌های بیزانسی و اسلامی، دو فرهنگی که رنسانس‌های خود را از زمان باستان و رومیان باستان داشتند، به‌سر می‌برد".

این کتاب را می‌توان به سه بخش تقسیم کرد. بخش اول به بررسی اعتبار مفاهیم اروپایی از نوعی استثنائیت با اسناد عربی، یعنی یک تبارشناسی اجتماعی - فرهنگی، می‌پردازد که از دوران باستان بر چشمه گرفته‌اند و از راه فئودالیسم به سرمایه‌داری رسیده‌اند، و "آسیا" را در مفهوم امپریال "استثنایی"، "استبدادی" یا عقب‌مانده کنار نهاده‌اند. بخش دوم به بررسی آثار سه پژوهشگر برجسته حوزهٔ تاریخ می‌پردازد که بسیار تأثیرگذار بوده‌اند، و کوشیده‌اند اروپا را در نسبت با بقیه جهان در نظر بگیرند اما با این حال به این خط سیر منحصر به فرد فرضی برتری بخشیده‌اند؛ یعنی نهادی که کیفیت خارق‌العاده علم چینی را نشان داد، الیاس جامعه‌شناس که سرچشمه‌های "تمدن" را در رنسانس اروپایی تشخیص داد، و برادل^۲، عالم بزرگ تاریخ دریای مدیترانه، که از خاستگاه‌های سرمایه‌داری بحث می‌کند. من این کار را می‌کنم تا نشان دهم حتی برجسته‌ترین مورخان که بی‌تردید از تاریخ غایت‌شناسانه یا قوم‌مدار در هر دو معنی است در این دام بیفتند. بخش نهایی کتاب به این ادعا می‌پردازد که اروپاییان به چه وجهی به چه دانشگاهی و چه بازاری، پاسدار نهادهای عالی خاصی همچون نوع خاصی از شهر دانشگاه، خود دموکراسی، و ارزش‌هایی مانند فردگرایی، و همچنین احساسات خاصی مثل عشق (یا عشق رمانتیک) بوده‌اند.

1. Peter Burke.

2. Braudel.

گاه از این شکوه شده است که منتقدان به اصول قوم‌مداری اغلب در اظهارنظرهای خود بی‌پروا هستند. من سعی کرده‌ام از این لحن روایت دوری کنم و بر تلقی حقیقی برآمده از بحث‌های پیشین خود تکیه کنم. اما اغلب صداهای طرف دیگر بحث چنان غالب‌اند، چنان از خود مطمئن‌اند، که شاید بتوان ما را به خاطر بلند کردن صدای خودمان عفو کرد.

www.ketab.ir